

نیما

شماره مسلسل ۲۴۸

سال بیست و دوم

اردیبهشت ماه ۱۳۴۸

شماره دوم

محمدعلی اسلامی ندوشن

مردان و زنان شاهنامه *

شاهنامه کتاب نبرد بین خوبی و بدی است که از آئین مزدائی و اندیشه ایران پیش از اسلام مایه گرفته . در دوره اساطیری و پهلوانی، یعنی تا پایان پادشاهی کیانیان ، این نبرد به نحو روشن و مداوم دنبال می شود. نخست جنگ طهمورث بادیاوست ؛ سپس جنگ فریدون و کاهه با ضحاک که پادشاهی هزار ساله او ایران را در بیداد و ظلمت فرو برده است. از آن پس نبرد بین خوبی و بدی بصورت جنگهای کین خواهی بیرون می آید ، و این پس از کشته شدن ایرج به دست برادرانش است ؛ نبره او منوچهر به کین خواهی او سلم و تور را می کشد، دو خانواده ایران و توران که از یک تخمه اند در برابر هم می ایستند ، و جنگ ، چندصد سال ادامه می یابد . تورانی ها در جبهه نابکاری و بدی هستند و ایرانی ها مدافع نیکی. جنگ کین خواهی با کشته شدن

• این مقاله قسمتی از مقدمه کتابی است به نام زندگی و مرگ پهلوانان، تألیف و تحقیق دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن از انتشارات انجمن آثار ملی، در بررسی شخصیت هفت پهلوان بزرگ شاهنامه در دایره ادبیات تطبیقی . این اثر نفیس ۴۰۰ صفحه ای در همین ماه انتشار می یابد.

سیاوش به دست افراسیاب ، به اوج خود می‌رسد . آخرین نبرد، در دوران پهلوانی، بین خانواده لهراسب و ارجاسب تورانی بر سر دین بهی افر وخته می‌شود.

در دوران تاریخی ، دیگر قوم ایرانی تکوین یافته و مستقر شده است . در این زمان نیز کشمکش بین خوبی و بدی جریان دارد ، اما در خود خانواده ایرانی ؛ پادشاهان خوب داریم و پادشاهان بد ، دوره‌های بهنر داریم و دوره‌های بدتر . خوبی و بدی در زمینه اجتماعی و فکری، در زندگی شهرنشینی باهم روبرو می‌شوند.

جهان بینی شاهنامه، دفاع خوبی در برابر بدی است. این دفاع به نحو بی‌امان تا سرحد جان ، و بادادن قربانی‌های بی‌شمار ادامه می‌یابد .

گفتیم که تورانی‌ها در صفت بدی شمشیر می‌زنند ، و ایرانی‌ها در صفت نیکی. این بدان معنا نیست که همه تورانی‌ها نابکار هستند و همه ایرانی‌ها نیک سیرت . با آنکه روایتها به دست ایرانیان تنظیم شده ، در شاهنامه آنقدر وسعت نظر هست که کتاب را از قید تعصب دور نگاهدارد. در جبهه توران ، مردان نیک منشی چون پیران ویسه و برادرش پیلسم و اغریبث برادر افراسیاب هستند، و مردان بی‌گناهی چون سرخه پسر افراسیاب ؛ در میان آنان ، به مردانی که تجسم کامل بدی باشند بیش از دو تن بر نمی‌خوریم و آن گرسیوز و گروهی زره‌اند . بقیه سیاهی لشکر هستند، به حکم وظیفه می‌جنگند؛ چون پادشاهشان با پادشاه ایران در جنگ است ، او را پشتیبانی می‌کنند . نمونه بارز این وظیفه شناسی هومان ویسه برادر پیران است که کینه‌ور بزرگی است، اما انسان بدی نیست.

تورانیان به هیچ وجه ذاتاً بد نیستند، حتی در آنان تمیز و احساس انسانی وجود دارد. هنگامی که ایرج به نزد برادرش تور می‌رود، لشکریان او برتری و براندگی او را تشخیص می‌دهند و به سوی او گرایش پیدا می‌کنند . همین احساس ، بعدتر در مردم توران نسبت به سیاوش پیدا می‌شود. آنان از مرگ او متأثر و خشمناک می‌شوند. اصولاً یکی از انگیزه‌های سلم و تور در کشتن ایرج ، و افراسیاب در کشتن سیاوش ، این است که می‌بینند آن دو مورد محبت و احترام مردم قرار گرفته‌اند . در مقابل ، ایرانیان نیز از عیب میرا شناخته نشده‌اند . کاووس شاه دارای جنبه‌های قابل سرزنش است. همین‌گونه است پهلوان نام آوری چون طوس. همین امر، یعنی تنوع شخصیتها و نمود ضعف‌ها و حسن‌های قهرمانان ، صرف نظر از ایرانی یا تورانی بودنشان، شاهنامه را یک کتاب دنیائی و انسانی کرده است.

اگر در شاهنامه، ایران بر توران ترجیح نهاده شده است، برای آنست که واقعاً ایران در مجموع روایات، وضع عادلانه تری دارد، مورد ظلم و تجاوز قرار می گیرد و از خود دفاع می کند. ایران که سرزمین آباد و سرزمین آزادگان است، همواره رشک و طمع همسایگان خود را برمی انگیزد. آراستگی و حسن او، او را در معرض کشمکش و مصیبت دائم قرار می دهد. ایران کشوری بی آزار است؛ در جنگهای خویش، ناگزیر می شود که از موجودیت خود و اصول انسانی دفاع کند.

جلوه نبرد بین نیکی و بدی، در شاهنامه آن است که باید اصول به هر قیمتی هست محترم شمرده شود. نباید از سر خون بی گناه گذشت و گناهکار را بی مجازات گذارد؛ هر چند فرزند باشد (مانند سلم و تور که فریدون به جنگ با آنها قیام می کند) یا نیا باشد (مانند افراسیاب که کیخسرو به نابودی او می کوشد). هیچ ملاحظه ای، نه خویشاوندی و نه دوستی، مانع کین خواهی نمی شود. همه کسانی که مرتکب گناه شده اند، یا از گناهکار پشتیبانی می کنند به کیفر خواهند رسید.

در حماسه یونانی هم نیز موضوع مشابهی می بینیم. در کتاب ایلیاد، پاریس پسر پریام پادشاه تروا بر منلاس برادر پادشاه یونان مهمان می شود و زن زیبای او هلن را می فریبد و می رباید. سران قبایل و شهرهای یونان وظیفه خود می بینند که برای گرفتن انتقام و رفع توهین از سرزمین خود، گرد پادشاه خویش آگاممنون، جمع شوند و او را در جنگ بر ضد تروائیان یاری کنند. نبرد ده ساله یونانیان با مردم تروا، عاقبت به گرفتن شهر، ویران کردن آن، کشتن گناهکاران و اسیر کردن زنان آنان می انجامد. هلن باز گرفته می شود و مأموریت جنگاوران یونان به پایان می رسد، همانگونه که پس از کشته شدن افراسیاب و گرسیوز و گروهی زره، مأموریت ایرانیان در کین خواهی سیاوش پایان می یابد.

نبرد کین خواهی در شاهنامه که بر سر خون شاهزاده بی گناهی است، بمراتب انسانی تر و عمیق تر از ایلیاد است، که بر سر فرار زن هوسرانی صورت می گیرد. ایلیاد مبین روح غربی و شاهنامه مبین روح شرقی است.

در اودیسه کتاب دیگر هم نیز همین نبرد بین کسانی که حق دارند و کسانی که حق ندارند، درگیر می شود؛ نتیجه اخلاقی و فلسفی کتاب در پایان آن است. جنگ تروا خسار می یابد و اولیس که یکی از پهلوانان بزرگ آن است، پس از سالها

سرگردانی و مشقت به‌خانه‌اش باز می‌گردد . چون او را مرده می‌پنداشته‌اند ، کسانی در غیاب وی ، برای گرفتن زن زیبا و ثروتمند و نام‌آور او در خانه‌اش جمع می‌شوند و با بی‌شرمی تمام ، از مال او به بزم و سورا می‌پردازند . پنلوپ ، زن اولیس زیرکانه امروز و فردا می‌کند و به هیچ یک از خواستگاران جواب موافق نمی‌دهد . سرانجام اولیس ، ناشناس و بی‌خبر به‌خانه خود وارد می‌شود و همه خواستگاران گستاخ را (که در اودیسه مبین روح متجاوز و بدکار هستند) به سزای عمل خود می‌رساند .

نکته قابل توجه این است که در ایلید و اودیسه ، کشمکش بین حق و ناحق بر سرزن بروز می‌کند (در ایلید ، هلن و در اودیسه ، پنلوپ) . مشاجره‌ای که بین آگاممنون پادشاه آخائیان ، و اشیل ، پهلوان یونانی درمی‌گیرد ، نیز بر سرزن اسیری بنام بریزئیس است .

در شاهنامه انگیزه جنگ عمیق‌تر و انسانی‌تر است . در سراسر کتاب فردوسی اختلافی بر سر زنی پیش نمی‌آید ، مگر یکبار ، و آن زمانی است که چند تن از پهلوانان ایران در شکارگاه ، دختر سرگردانی را می‌بینند و هر یک از آنها می‌خواهد او را تصاحب کند ؛ چون کار کشمکش بالا می‌گیرد ، سرانجام توافق می‌کنند که او را به نزد کاووس ببرند و این دختر همان کسی است که بعد مادر سیاوش می‌شود . بطور کلی ، جهان بینی شاهنامه ، دفاع خوبی در برابر بدی است . این دفاع با دادن قربانی‌های بی‌شمار صورت می‌گیرد . از اینرو پهلوانان شاهنامه که سلسله جنبان این نبرد هستند . به سه دسته می‌شوند :

۱- پهلوانان نیکوکار ، که عمر و سعادت خود را در خدمت خوبی می‌گذرانند . بعضی از آنها نمونه عالی انسانی و مبری از هر عیب هستند ، چون فریدون ، سیاوش و کیخسرو . بعضی دیگر خالی از ضعف و عیب نیستند ، چون رستم ، گودرز ، طوس و غیره ...

۲- پهلوانان بدکار ، که وجود آنان سرپا از خبث و شرارت سرشته شده ، چون ضحاک و سلم و تور و گرسیوز و گروی زره ؛ و در حد کمتری ، افراسیاب ؛ و در بین زنان ، سودابه . وجود اینان همیشه منشأ جنگ و تباهی و نکبت می‌شود .

۳- پهلوانانی که آمیخته‌ای از خوبی و بدی‌اند ؛ گاهی به جانب این گرایش دارند ، و گاهی به جانب آن ؛ چون کاووس در ایران و پیران در توران . آنچه بین این پهلوانان مشترک است ، حدت و قدرت و قاطعیت است .

همه زندگی خروشان و گرانبار دارند ، چه آنان که به راه نیکی می‌روند، و چه آنانکه به راه بدی . همه ، با استواری و آگاهی این‌راه را می‌سپزند. حتی در پستی قهرمانان نابکار، استحکام مردانه است، همه زندگی را دوست دارند و از قوای خود بهره کامل می‌گیرند. مرگ را بزرگترین دشمن می‌شناسند، گرچه زندگی خود را هر لحظه در معرض خطر روبروشدن با آن قرار می‌دهند .

زن در شاهنامه

برخلاف آنچه در نزد اشخاص نا آشنا معروف شده ، شاهنامه يك كتاب ضد زن نیست. در دوران پهلوانی از سودابه که بگذریم، هیچ زن پتیاره دیده نمی‌شود . برعکس ، تعدادی زن بسیار بزرگوار هستند که نظیر آنها را از حیث رنگارنگی و دلاویزی، نه تنها در آثار دیگر فارسی، بلکه در آثار بزرگ باستانی سایر کشورها نیز نمی‌توانیم ببینیم. اکثر زنان شاهنامه نمونه بارز زن تمام عیار هستند. در عین برخورداری از فرزاندگی ، بزرگ منشی و حتی دلبری ، از جوهر زنانه به نحو سرشار نیز بهره‌مندند . زنانی چون سیندخت و رودابه و ته‌مین و فرنگیس ، و جریره و منیژه و گردآفرید و کتابون و گردیه و شیرین ، هم عشق برمی‌انگیزند و هم احترام را. هم زیبایی بیرونی دارند و هم زیبایی درونی . برخلاف مردان، همه زنان بیگانه‌ای که با ایرانی پیوند می‌کنند ، از صفات عالی انسانی برخوردارند (بغیر از سودابه). اینسان چون به ایران می‌پیوندند یکباره از کشور خود می‌برند، از دل و جان ایرانی می‌شوند و جانب نیکی را که جانب ایران است می‌گیرند .

نکته قابل توجه اینست که در دوران اساطیری و پهلوانی شاهنامه، اکثر زنان نام‌آور خارجی هستند . همسران پسران فریدون یمنی هستند ، سیندخت و رودابه کابلی هستند ؛ فرنگیس و منیژه و جریره و ته‌مین و مادر سیاوش ، تورانی‌اند، و کتابون زن گشتاسب، رومی است. زنی که موجب بدنامی زنان شاهنامه شده ، سودابه است؛ درباره اوست که رستم به کاووس می‌گوید :

کسی کاو بود مهر انجمن	کفن بهتر او راز فرمان زن
سیاوش ز گفتار زن شد به باد	خجسته زنی کاو ز مادر نژاد
وباز در اشاره به مثال سودابه است که راجع به زن گفته می‌شود :	
زبان دیگر و دلش جای دگر	از او پای یابی که جوئی توسر

و اما زن خوب در شاهنامه زیبایی بدن را با زیبایی روح، و رعنائی را با آهستگی، و شرم را با خواهش جمع دارد. توصیف چنین زنی را از زبان شیرین بشنویم:

به سه چیز باشد زنان را بهی
یکی آنکه با شرم و با خواستست
دگر آنکه فرخ پسر زاید اوی
سوم آنکه بالا و رویش بود
که باشند زیبای تخت مهی
که جفتش بدو خانه آراستست
ز شوی خجسته بیفزاید اوی
به پوشیدگی نیز مویش بود
و در جای دیگر وصف زن زیبا را چنین می بینیم:

ز سر تا به پایش به کردار عاج
بر آن سفت سیمین دو مشکین کمند
رخانش چو گلنار و لب ناردان
دو چشمش بسان دو نرگس بیباغ
وگرمشک بوئی همه موی اوست
و وصف زنی که کید هندی به نزد اسکندر می فرستد چنین است:

فغانستان چو آمد به مشکوی شاه
بسان زره بر گل ارغوان
چو سرو سهی بر سرش گرد ماه
دو چشمش چو دو نرگس اندر بهشت
یکی تساج بر سر ز مشک سیاه
بر افکنده بد ماه رخ گیسوان
نشایست کردن بدو در نگاه
که گفتی که از ناز دارد سرشت

خرد، که آنقدر مورد توجه شاهنامه است، زنان نیز باید از آن بهره مند باشند. در وصف روشنک دختر دارا می گوید: «تو گفتی خرد پروریدش به مهر» و در وصف دختر کید هندی نیز آمده:

ز دیدار او چهرش خرد بگذرد
همی دانش او خرد پرورد

زیبائی زن تمام عیار آنگونه که در شاهنامه وصف شده نزدیک به زیبایی ای است که باب طبع بزرگان دوره ساسانی بوده. کریستن سن در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» از یک رساله پهلوی نام برده که در آن ریدک، و صف زن تمام عیار را چنین بیان می کند: «بهترین زن آنست که پیوسته در اندیشه عشق و محبت مرد باشد، اما از حیث اندام و هیئت، نیکوترین کسی است که بالائی میانه و سینه ای فراخ و

سرو سرین و گردنی خوش ساخت و پاهائی خرد و قامتی باریک و کف پائی مقعر و انگشتانی کشیده و تنی نرم و استوار دارد. باید که پستانش چون به، و ناخنش چون برف سفید، و رنگش سرخ چون انار، و چشمش بادامی، و مؤگانش به نازکی بشم بره، و دندانش سفید و ظریف، و گیسوانش دراز و سیاه مایل به سرخی باشد، و هرگز گستاخ سخن نراند ...»^۱

در تاریخ بلعمی نیز وصف زن نمونه که مورد پسند دربار ساسانی بوده چنین آمده: «کتیز کی راست خلقت، تمام بالا، نه دراز و نه کوتاه، سفید روی و بناگوش و همه تن به ناخن پاسفید، سفیدی گونه او به سرخی زده و غالب به گونه ماه و آفتاب، ابروان طاق چون کمان، و میان دوا برو گشاده، و چشمش فراخ، سیاهی سیاه و سفیدی سفید؛ مؤگان سیاه و دراز و کش؛ سرش میانه، نه بزرگ نه خرد؛ گردن، نه دراز و نه کوتاه که گوشواره بر کتف زند؛ بری پهن و گرد، پستانی کوچک و گرد و سخت، سرکتفها و بازوان معتدل، و جای دست آورنجن فربه؛ انگشتان دست باریک، نه دراز و کوتاه، شکم بابر راست؛ دو گونه از پس پشت بلندتر و میانه باریک؛ جای گردن بند بر گردن باریک، رانها فربه و آکنده، و زانو ها گرد، و ساقها سطر؛ شتالنگهای پای خرد و گرد؛ و انگشتان پای خرد و گرد. چون رود کاهل بود از فربهی. فرمانبرداری که جز خداوند خود را فرمان نبرد؛ هرگز سختی ندیده و به فر و جاه بر آمده، شرمگین و باخرد و بامردی، و به نسبت از سوی پدر پاک و از جانب مادر کریم؛ اگر به نسب او نگری به از روی، و اگر به رویش نگری به از نسب؛ و اگر به خلقش نگری، به از خلق؛ با شرف و بزرگی، به کار کردن حریص، به دست پرهیزگار، و حریص به پختن و شستن و دوختن و نهادن و برگرفتن و به زبان خاموش و کم سخن، و خوب سخن، و چون سخن گوید، خوش سخن و خوشخوی و خوش زبان و خوش آواز باشد، اگر آهنگ او کنی، آهنگ تو کند، و اگر از او دور شوی، از تو دور شود؛ و اگر باوی بیاشی رویش و چشمهایش سرخ شود و از آرزوی تو»^۱.

عشقهای شاهنامه، در عین برهنگی، بسیار پاک و نجیبانه است (بغیر از مورد سودابه). رودابه دختر مهرباب کابلی، نادیده دلباخته زال می شود. تهمین دختر

۱- ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۳۶.

۱- تاریخ بلعمی، از انتشارات وزارت فرهنگ، ۱۱۰۸ تا ۱۱۱۱.

پادشاه سمنگان، نیز به همین شیوه، یعنی از طریق شنیده‌ها و وصف‌ها، به رستم دل می‌سپارد. هردو این زنان به طرز عجیبی جسارت عاشقانه را با پاکدامنی می‌آمیزند. رودابه مانند زولیت با آنکه می‌داند خانواده‌اش با خانواده زال دشمن‌اند، در پروردن و بارور کردن عشق خود کمترین تردیدی به دل راه نمی‌دهد؛ زال را پنهانی به قصر خود فرامی‌خواند، آنگاه با لطف و دلبری بی‌نظیری، گیسوان خویش را از بام فرو می‌افشاند، تا او کمندوار دست به آن زند و به فراز کاخ برود. در خلوت خود با زال حرکتی نمی‌کند که مغایر با عفاف و بانو منشی باشد. پاکیش منشأ بی‌ساکتی اوست، چون چشمهٔ روشنی است که اطمینان به آلوده‌نشدن خود دارد.

تهمینه، حتی از او هم جسورتر است. رستم که بدنبال اسب گم‌شدهٔ خویش به خانهٔ آنان می‌رود و مهمان می‌شود، در اطاق خود آرمیده است؛ و او بی‌هیچ ترس و تردید و حسابگری‌ای، پنهانی به خوابگاه او می‌رود و به او می‌گوید: من نادیده‌عاشق تو شده‌ام، بیا مرا بگیر، تصاحب کن، نطقه‌ای در شکمم جای ده. این بی‌باکی، نظیرش در هیچ زن نامداری دیده نشده و چنان با بی‌گناهی همراه است که کمترین شوخ‌چشمی و هرزگی بر جای نمی‌نهد. حتی همین واقعه او را در ردیف پارساترین و محروم‌ترین زنان جهان قرار می‌دهد؛ چه، تهمینه با همهٔ زیبایی و آراستگی و مقام شاهزادگی‌ای که دارد، در زندگی خود بیش از یک مرد نمی‌بیند و آن هم فقط برای یک شب. تهمینه، همهٔ شادی و تمنای زندگی خود را در یک هدف می‌نهد، و آن داشتن فرزندی از رستم است.

زنان شاهنامه، زمانی خوب شناسانده می‌شوند که با آزمایشی روبرو گردند. در چنین وضعی است که حساسیت و عاطفه و شخصیت آنان نموده می‌شود.

تهمینه پس از شنیدن خبر مرگ پسرش سهراب بیش از یکسال زندگی نمی‌کند.

به روز و شب مویه کرد و گریست پس مرگ سهراب سالی بزیست

سرانجام هم در غم او بمرد روانش بشد سوی سهراب گرد

جریره، نیز پس از مرگ پسرش فرود بر سر نعش او خود را خنجر می‌زند و

می‌کشد:

بیامد به بالین فرخ فرود بر جامهٔ او یکی دشنه بود

دورخ را به روی پسر بر نهاد شکم بردرید و برش جان‌بدا

رودابه، پس از مرگ رستم چندی دیوانه می‌شود. و سپس حالت ترک و تسلیم

درپیش می‌گیرد. همین‌گونه است کم و بیش وضع کتابیون پس از مرگ اسفندیار. شیرین نیز پس از مرگ خسرو زندگی را از خود می‌گیرد.

فرنگیس دختر افراسیاب، یکی از رنج‌کشیده‌ترین زنان ادبیات است. شوهرش که در میان همهٔ مردان زمان خود بی‌نظیر است، بدست پدرش کشته می‌شود. سپس پدر قصد جان خود او نیز می‌کند. او با پسرش کیخسرو سالها در بدر می‌شود. سپس با وی به ایران فرار می‌کند. سالهای سال شاهد لشکرکشی ایرانیان به کشور پدرش است و سرانجام همهٔ خانوادهٔ پدرش کشته یا آواره و اسیر می‌شوند. او در تمام این مدت به خاطر شوهرش وفادار می‌ماند و با ایرانیان در کین خواهی سیاوش همدلی و همدردی نشان می‌دهد. هنگامی که فربرز برادر سیاوش از او خواستگاری می‌کند، تنها به اصرار پسرش کیخسرو و رستم، و شاید هم از روی مصلحت سیاسی، خواهش او را می‌پذیرد. رستم که واسطهٔ کار فربرز است به او می‌گوید:

اگر بشنوی پند و اندرز من
تو دانی که نشکیدی از شوی زن
جوان کی شکیدی ز جفت جوان
بویژه که باشد ز تخم کیان
که مرد از برای زنانند و زن
فزون تر ز مردش بود خواستن
عکس العمل فرنگیس چنین است:

شه بانوان تا زمانی دراز
غمی بود و پاسخ نمی‌داد باز
همی زد به لب هر زمان سرد باد
ز شرم پسر هیچ پاسخ نداد
وز آن پس چنین گفت با پلتن
که ای پر هنر مهتر انجمن
به ایران اگر چه چنو مرد نیست
به جای سیاوخش در خورد نیست
ولیکن ز گفتارت ای پهلوان
گره بست گوئی مرا بر زبان
زنان شاهنامه، خوبی خاص زنانهٔ خود را دارند. سعادت خویش را در سعادت مردان خویش می‌دانند. در عین پارسائی و بی‌ادعائی، بسیاری از آنان، همراه با شوهران و فرزندان خود، مردانه در راهی گام برمی‌دارند که باید به پیروزی نیکی بر بردی منتهی گردد.

توضیح

از غزل لطیف استاد دکتر مهدی حمیدی که در شمارهٔ پیش به چاپ رسید. يك بيت اقتاده است. بجزبران این غفلت تأسف آور به خط خود استاد در این شماره تجدید شد.